تفاوت ضمان در روایت «ثور الرجل قتل حمار الآخر» با فتوای فقهی

بحث سر تأسیس اصل بود؛ قواعدی که در مقام تصور بحث می‌کردیم تا از حیث ادله ببینیم سر می‌رسد و اثبات می‌شود و استثنائیاتش به چه صورت است. آنچه که تا اینجا در بحثمان پیش آمد، این بود: هر چیزی تلف شود –تلف مالی و جانی- اصل در آن، ضمان است. باید یک استثناء و قید خاصی بیایید تا آن را از این اصل بیرون ببرد. احترام مال، احترام جان، یک چیزی است که اصل است و راحت‌ترین راه برای استیفاء آن هم خود مالیت نقد و دم دست مضمون له بود؛ آن کسی که مال‌باخته ای ولی دم است، این قاعده به او نزدیک‌ترین چیز را می‌دهد تا بتواند از آن استفاده کند. راجع به اینها دو-سه جلسه مفصل صحبت شد. یک سؤالی که مطرح فرمودند و من هم عرض کردم؛ موارد هدر بود که باید برای هدر یک صحبتی بشود. چطور است که یک جایی می‌گویند این هدر است؟ مال از بین رفته و کسی ضامن نیست؛ این خلاف قاعده می‌شود. رمز خلاف قاعده بودن در اینجا چیست؟ یک مورد از هدر که خیلی نزدیک به عبد بود، جنایة الحیوان بود. اینها مباحث جلسات قبل است که برای یادآوری عرض می‌کنم.

حیوانی برای کسی است و مالی را تلف می‌کند؛ چیزی را از بین می‌برد یا حیوان دیگری را می‌کشد یا انسانی را می‌کشد، جنایت حیوان، مضمون نیست. بله، فقها در فتوا فرموده‌اند که اگر این حیوان، سرکش شده بوده - مثل سگ هار، مثل بعیر مغتلم که برایش اغتلام آمده و هیاج آمده؛ فقها تعبیر می‌کنند به «جَمَلٌ الهائج»؛ باید جلوی جَمَل هائج را بگیریم - او ضامن است. اما جمل غیر هائج، جمل متعارف، بعیر غیر مغتلم که برایش اغتلام حاصل نشده، سگ متعارفی که درندگی در آن ظهور نکرده و هار نیست، فرموده‌اند ضامن نیست. آیا به این صورت هست یا نه؟

آنچه که من عرض کردم این بود: فتوا جای خودش است که در کلاس فقه می‌رسیم و بررسی می‌کنیم - مجمع علیه اصحاب که معلوم است، حتی از مشهور هم فاصله نمی‌گیریم - اما صحبت سر این است که منابع فقه خیلی غنی‌تر از کلاس فقه و فتاوایی است که از منابع فقهی به‌صورت کلاس مدون درآمده است. وقتی بحث دقیق شد، دیگر نمی‌توانید بر فتوا اقتصار کنید، بلکه باید منابع را با فتوا مداقه کنید و مدرک‌سنجی کنید؛ چه بسا فرمایشاتی که فقها داشته‌اند کاملاً با منابع جفت و جور می‌شود، اما با قیودی که ظاهرش در فتوا نیامده ولی در نص آمده، یا در نص نیامده و در فتوا آمده است.

در ما نحن فیه، مشهور فقها چه فتوایی داده‌اند؟ گفته‌اند اگر یک حیوانی سرکش شده و دیگر حیوان متعارف نیست و یک جنایت و اتلافی انجام داد، اگر صاحبش عالم به حالش بوده، ضامن است؛ یعنی وقتی او علم پیدا می‌کند، باید حفظش کند و جلویش را بگیرد و اگر نگرفت، هر کاری کرد ضامن است. اما اگر او اصلاً خبر نداشته و اغتلام و هیاج حاصل شد و او اصلاً خبر نداشت تا او را ضبط کند، حال یکدفعه این کار را کرد، فقها با قیود لبیهای که در فقه می‌دانستند، فرموده‌اند که در اینجا ضامن نیست، چون نمی‌دانسته است. وقتی نمی‌دانسته ضامن نیست و

فقط زمانی ضامن است که میدانسته است.

خب الآن این یک فتوا است که به یک نحو تقصیر را دارد به میان میآورد؛ پس با علم به آن، یک نحو تقصیری دارد و وقتی علم ندارد هم مقصر نبوده است. حال حیوان خودش تغییری کرده و چیزی را تلف کرده، چرا مالک ضامن باشد؟! این از ناحیه قیودی است که فتوا به نصوص زده است. اما وقتی شما وارد نصوص میشوی - یعنی وارد منابعی میشوی که این فتاوا ناظر به آنها و مستخرج از آنها است - میبینی یک جور نیستند. از نصوصی که راجع به حیوان صحبت میکنند، دقائقی استفاده میشود که با آن قید فقها، منافاتی ندارد. خب چرا فقها این را فرمودهاند؟ طبق قاعده تقصیری جلو رفتهاند. یک روایت هم دارند؛ یک روایت شاهدش است؛ یک روایتی است که مفصّل است و روایاتی هم هست که مطلق است. در روایت مفصّل هست که امیرالمؤمنین علیهالسلام نسبت به بعیر مغتلم فرمودند که اگر اغتلامش اولین دفعه است، ضامن نیست. اما اگر دفعه دومش است ضامن است؛ یعنی یک بار فهمیده بوده. فقها این را برای فرمایش خودشان شاهد آوردهاند، ولی مگر روایت فقط به این صورت است؟

شاگرد۱: «مغتلم» به چه معنا است؟

استاد: اغتلم، یعنی هاج. سرکش شدن است. حال بهخاطر فصل است یا چیز دیگر که تغییری حال میدهد. در بعیرها متعارف هم هست. ولی صاحبش باید بداند تا ضامن باشد و الآن او که نمیداند اغتلام رخ داده است. شما وقتی به منزل تشریف بردید به تفصیل بیشتری نگاه بفرمایید. کافی شریف، جلد 7، صفحه 352، مرحوم کلینی یک باب ممتع و خوبی آوردهاند: «بَابُ ضَمَانِ مَا

يُصِيبُ الدَّوَابُّ وَمَا لَا ضَمَانَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ»[1]؛ ۱۵ روایت آوردهاند، که اگر متداخل بشود، بیشتر از ده روایت میشود. این نشانی از چاپ اسلامیه است؛ کافی شریف دو چاپ دارد: یک چاپ قدیمی اسلامیه است که 8 جلدی است و یک چاپ جدید 15 جلدی است که در نرمافزار هم هست.

یک مطلقاتی در این باب هست. مثلاً اولین روایتش این است: «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ لَا يَعْرِمُ أَهْلُهَا

شَيْئاً مَا دَامَتْ مُرْسَلَةً»[2]؛ یک حیوانی را باید ببندند؛ خب نبستن آن حیوانی که باید بسته بشود، ضمان میآورد. اما «ما دامت مرسلة» - حیوانات متعارفی هستند که رها هستند و همه مردم میدانند که برای چرا به بیرون میآید؛ «مادامت مرسلة» - هر کاری کرد، اهل آن حیوان ضامن نیستند. این هم که متعارف است که در بین مردم است و صدمه نمیزند.

در صفحه ۳۷۷، نظیر همین روایت هست؛ روایت معروفی است که پیامبر صلیاللهعلیهوآله فرمودند: «الْبِئْرُ جُبَارٌ وَالْعَجْمَاءُ جُبَارٌ وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ»؛ حضرت سه تا را فرمودند هدر است؛ از مواردی است که حضرت برای هدر ذکر میکنند. البته در بعضی از روایات بیشترش هم هست. فعلاً این

سه تا در کافی آمده است. در بعضی از تعابیر دارد: «جرح العجماء جُبار»[3]. ابن فارس میگوید «جُبار» از شذوذ «جبر» است. مرحوم آقای مصطفوی همین را هم به اصل برمیگردانند. علی ای حال «جُبار» یعنی کانّه جبران شده است؛ یعنی ضامن نیست و هدر است. این چیزی نیست که او گرو آن باشد.

در این روایت، سه مورد را ذکر میکنند: «بئر جبار»؛ چاه قدیمی که معلوم نیست چه کسی آن را کنده است و کسی در آن میافتد، این هدر است؛ نمیتوانیم یقه کسی را بگیریم و بگوییم وقتی در چاه افتاد و وفات کرد، ضامن است. «والمعدن جبار»؛ کسی که خادم شده، خودش میداند - حتی در «بئر» و چاهکن هم هست. ولی فقها اینطور معنا کردهاند - در معدن هم میگویند قرارداد میبندند که برود در معدن کار کند، کار در معدن در معرض فروریزی است. اگر معدن بر سر کارگری فروریخت که قراردادش کارکردن در معدن است، این جبار است و صاحب کار ضامن او نیست. حال

فتوا بر چیست [فعلاً محل بحث ما نیست و] من فعلاً حدیث را می‌خوانم. «العجماء جبار»؛ حیوانات بهیمه؛ عجماء یعنی کل حیوانات؛ زبان نفهمها - البته نوعاً اطلاق عجماء، سباع را نمی‌گیرد، اما معنای «بهیمة الانعام» در آن [حیوانات اهلی] بیشتر اظهر است - فقها از این حدیث به این صورت فهمیده‌اند که کاری که حیوان انجام می‌دهد، مالکش متعهد کار او نیست؛ بین مردم رها است و هر کسی باید خودش را از او حفظ کند، به مالک آن چکار داری که به‌صورت متعارف آن را رها کرده است؟!

شاگرد۱: اینکه می‌گویی‌م هدر است، یعنی بیت‌المال نیست؟

استاد: وقتی می‌گویی‌م هدر است، یعنی جای جبران از بیت‌المال نیست. بحث ما اصلاً همین است؛ بحث ما این است که قاعده، احترام مال است. حتی در قتیل زحام - همانطور که در کافی روایاتش هست - دیه را از بیت‌المال می‌دهید. موارد متعددی در کافی هست.

شاگرد2: در اینجا اصلاً دیه ندارد.

استاد: بله، وقتی می‌گویی‌م هدر است یعنی هیچ کسی ضامن نیست؛ نه از بیت‌المال و نه خود آن شخص. ظاهر اینجا یک نحو خلاف قاعده است. خلاف قاعده بودنش را باید بیشتر با دقت در نصوص - که مبدأ فتوا است - به دست بیاوریم. ما هم به دنبال همین هستیم. الآن یک حیوانی که کاری انجام می‌دهد، چرا ضامن نباشد؟

خب در همین بابی که عرض کردم، 15 روایت هست که اولین آنها همین است؛ «بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ لَا يَغْرَمُ أَهْلُهَا شَيْئاً مَا دَامَتْ مُرْسَلَةً». روایت بعدی هم روی حساب رجل و دفوات داب و ... است، تا روایت 6 و 7 در صفحه 357؛ هر دوی این روایات به یک معنا برمی‌گردد. فقط یکی از آنها از امام باقر علیه‌السلام است و دیگری از امام صادق علیه‌السلام است. اولی: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ»، و دومی بلاواسطه امام صادق علیه‌السلام، از «ابی جعفر علیه‌السلام» است.

> **أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ ثَوْرَ فُلَانٍ قَتَلَ حِمَارِي فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ أَبَا بَكْرٍ فَسَلْهُ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَى الْبَهَائِمِ قَوَدٌ فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ بِمَقَالَةِ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ عُمَرَ فَسَلْهُ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَةِ أَبِي بَكْرٍ فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ عَلِيّاً ع فَسَلْهُ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع إِنْ كَانَ الثَّوْرُ الدَّاخِلَ عَلَى حِمَارِكَ فِي مَنَامِهِ حَتَّى قَتَلَهُ فَصَاحِبُهُ ضَامِنٌ وَ إِنْ كَانَ الْحِمَارُ هُوَ الدَّاخِلَ عَلَى الثَّوْرِ فِي مَنَامِهِ فَلَيْسَ عَلَى صَاحِبِهِ ضَمَانٌ قَالَ فَرَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِ الْأَنْبِيَاءِ.[4]**

«أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ ثَوْرَ فُلَانٍ قَتَلَ حِمَارِي»؛ گاو فلانی آمده و حمار من را کشته است، حال چکار کنیم؟ خب اگر شما به روایت اول نگاه کنید چه می‌گویید؟ می‌گویید هدر است. رها (مرسله) بوده و رفته الاغ او را کشته است.

«فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ائْتِ أَبَا بَكْرٍ فَسَلْهُ»؛ برو نزد ابابکر و بپرس چکار کنیم؟

«فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَى الْبَائِعِ قَوَدٌ»؛ ابوبکر گفت: بائع که قصاص و دیه ندارند. حیوان بوده و یک کاری کرده! ببینید؛ مطابق هذه بائع صحبت کرد. در روایت قبلی دارد**:** **«فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اقْضِ بَيْنَهُمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَهِيمَةٌ قَتَلَتْ بَهِيمَةً مَا عَلَيْهَا شَيْءٌ».** بعد فرمودند: **«فَقَالَ يَا عُمَرُ اقْضِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ».** او هم مثل قول ابوبکر را گفت. بعد حضرت فرمودند: **«يَا عَلِيُّ اقْضِ بَيْنَهُمْ»**؛ تعبیر **«أقضانا علی»** که در صحیح بخاری هست، از قول خود عمر بن خطاب است. معلوم باشد؛ ظاهر صحیح بخاری این است که عمر گفته **«أقضانا علی»**؛ **«اقرئنا اُبیّ»**؛ قاضیترین ما علی است. در صحیح بخاری به خلیفه دوم نسبت میدهند. اما وقتی پیجویی میکنیم، میبینیم اینکه خود عمر گفت **«أقضانا علی»**، بهخاطر حرف پیامبر بود. این جالب است. یعنی اینجور نیست که بگویند خب او گفت! نه، او هم دیده بود و شنیده بود و تجربه کرده بود و هم از حضرت شنیده بود. لذا اینکه در صحیح بخاری دارد عمر گفت **«أقضانا علی»**، صرف حرف او نیست، بلکه در کتب دیگر پشتوانه روائی دارد و شیعه و سنی نقل کردهاند که حضرت فرمودند **«أقضاکم علیّ»**.

شاگرد۲: همین که عمر این را گفته مهم است.

استاد: سلفیها برای حرف ابن تیمیه به این صورت هستند. اصلاًحالشان این است که به حرف او اهمیت میدهند.

حضرت فرمودند: **«يَا عَلِيُّ اقْضِ بَيْنَهُمْ»**. جلوتر هم عرض کردم قضاوت خیلی مهم است؛ قضاوت تلفیقی از کبری و صغری است. **«أقضانا»** یعنی **«أعلمنا بالکبریات و أعلمنا بالصغریات»** و این، خیلی مهم است؛ یک چیزی نیست که فقط بگویند علی علیهالسلام اعلم است. نه، اعلم در قضاء هستند؛ قضاء یعنی هم کبریات را از همه بهتر میدانند و هم وقتی نگاه میکنند سر درمیآورند. مثلاًالآن پنج مفتی فتوا میدهند؛ اینکه کدام موضوع را بالدقه درک میکنند در فتوا دخالت دارد. بهخصوص در موضوعات غامضی که در زمان ما هست. خب من یک حرفی میزنم - البته بر فرض محال که گفته باشم - وقتی یک چیزی بگویم و تصور درستی از موضوع نکردهام، برای این گفته من وزنی نیست. به خلاف کسی که درست موضوع را تصور کرده و فقه را هم بلد است، که در این صورت حرفی میزند که بجا است. خلاصه قضاوت به این صورت است و «أقضانا» صرفاً«أعلمنا» نیست؛ یعنی اعلم ِخیلی چاق؛ اعلم به کبریات و کلیات مسائل حقوق و فقه، و اعلم به درک موضوعات خارجی.

«فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَ الثَّوْرُ...»؛ ببینید؛ یعنی الآن این روایت که حضرت حکم امیرالمؤمنین را حکم نبیین قرار میدهند، یک تفصیل را میگویند و کلی نگفتند که بهیمه است و بهیمه قتلی کرده، چکارش کنیم؟! نه، اتفاقاً این فرمایش حضرت در اینجا فتح باب برای بحث ما است و پیشبردی برای جلسات قبل است که ما مسیری را جلو رفتیم. همین مطلبی که حضرت در اینجا فرمودهاند بحثهای قبلی ما را یک گام دیگر جلو میبرد.

در ادی متعاقبه فرضی را عرض کردم که وقتی جاهل است، هیچ تقصیری ندارد، ولی در دست او تلف میشود؛ این یک فرض بود. اینجا فرض را ببینید؛ حضرت فرمودند:

«ان کان الثور دَخَلَ عَلَى الْحِمَارِ فِي مُسْتَرَاحِهِ»؛ آن حمار در طویله خودش بوده و آن ثور آمده بر او وارد شده و او را کشته است، اگر به این صورت است: **«ضَمَنَ أَصْحَابُ الثَّوْرِ»؛** نمیتوان گفت حیوان بوده و ضامن نیست، بلکه به محل الاغ رفته و او را کشته؛ این بر آن وارد شده و آن را تلف کرده است، پس ضامن هستند و باید قیمت الاغ را به صاحب او بدهد.

«وَإِنْ كَانَ الْحِمَارُ دَخَلَ عَلَى الثَّوْرِ فِي مُسْتَرَاحِهِ»؛ حمار او، رها بوده و زده گاو رفته و گاو هم زده او را کشته است، **«فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِمَا»**؛ بر هیچکدام ضمانی نیست.

شاگرد۳: چرا «علیه‌ما» می‌گویند؟

استاد: روایت بعدی به چه صورت است؟ روایت بعدی را هم بخوانم.

«فَقالَ عَلِيٌّ إنْ كانَ الثَّوْرُ الداخِلَ عَلَى حِمارِكَ في مَنامِهِ حَتّى قَتَلَهُ فَصاحِبُهُ ضامِنٌ وَ إنْ كانَ الْحِمارُ هُوَ الداخِلَ عَلَى الثَّوْرِ في مَنامِهِ فَلَيْسَ عَلَى صاحِبِهِ ضَمانٌ»؛ در آنجا دیگر «**علیه‌ما**» ندارد.

شاگرد۴: توجیه‌ش می‌تواند این باشد که یکی از آن‌ها سالبه به انتفاء موضوع است.

استاد: حالا نسخه‌های دیگر را هم ببینیم. در ادامه حضرت فرمودند: **«قالَ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَهُ إلَى السَّماءِ فَقالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي جَعَلَ مِنَّي مَنْ يَقْضي بِقَضاءِ النَّبِيِّينَ»** ای «**جَعَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتي مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِ الْأَنْبِياءِ**». ببینید؛ این روایت خیلی مهم است؛ از این جهت که برخی از مطلقاتی که صادر شده، قیود لبیه قطعی‌های همراهش هست. ما این مطلقات را می‌گیریم...؛ خب بعضی از جاها حجت داریم، اما حجیت غیر از امارات است. الآن اگر به آن اطلاق اخذ کنیم، همینطور می‌شود و اگر هم بعداً آثار مهمی بر آن بار بشود... . چه کسی بود که امام صادق علیه‌السلام در موردش فرمودند «بمثل هذا الحکم یحبس السماء قطرها»؛ این‌جور حکم‌هایی که می‌دهند، دیگر خداوند از آسمان باران نمی‌فرستد. خیلی عجیب است. یعنی یک حکم ناحق این‌جور آثاری دارد. ابوحنیفه چه گفته بود که حضرت این را فرمودند؟ کرایه فرسی بود و معلوم بود که این‌جا دارد حقی ناحق می‌شود. او گفت هیچی؛ وقتی تخلف کرده، عقد اجاره کنار می‌رود و هیچ چیزی ثابت نمی‌شود. حضرت فرمودند این حرف شد؟! یعنی در فضای حقوق، برای احقاق حق، ترازویی داریم که ادق از ترازوی زرگرها است. نمی‌توانیم همینطور بگوییم باطل شد و عقد باطل، چیزی ندارد. لذا حضرت فرمودند باید پول تمام منافعی که از آن استیفاء کرده را بدهد. نمی‌توانند بگویند باطل شد و تمام. این، یک چیز روشنی است. ابوحنیفه چکار کرده بود؟ منظورم این است؛ شما حرف ابوحنیفه را تصور کنید؛ می‌بینید دارد کلاسیک حرف می‌زند و روی قاعده جلو می‌رود! یعنی قاعده‌هایی که ملاحظه مبادی احقاق حق و ... نمی‌کند. لذا حضرت [در خصوص قضاوت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام)] فرمودند «بقضاء النبیین»؛ یعنی یک حکم‌هایی است که حکم انبیاء نیست - مثل حکم ابوحنیفه که ظاهرش هم صورت درستی طبق قاعده دارد - ولی وقتی قرار است نبیین حکم کنند، مثل حکم حضرت داود می‌شود. حکم حضرت داود معروف است. حضرت فرمودند وقتی حضرت بقیة الله می‌آیند، همین حکم داودی است. سؤال کردند که حکم داودی به چه صورت است؟ حضرت فرمودند پیرمردی نزد حضرت داود(علی نبیّنا وآله وعلیه السلام) آمد و گفت این جوان گاو من را سر بریده ای زراعت من را به هم زده است. حضرت فرمودند خب از او بگذر و عفو کن. حضرت نمی‌خواستند [حکم را همان اول] بگویند. گفت نه، «لا ارید الا الحکم العدل»؛ من حکم عادلانه را می‌خواهم و نمی‌توانم بگذرم. همه جا که نمی‌توانیم مصالحه کنیم! این کار را کرده، چطور بگذرم؟! شاید حضرت دو ای سه بار فرمودند مصالحه کن ای بگذر. او هم گفت من حکم عدل می‌خواهم. حضرت فرمودند: اگر حکم عدل را می‌خواهی، هر چه داری مال این جوان است و باید تو را هم بکشم. عجب! چطور شد؟! فرمودند یادت هست، فلان جا در خیابان سر راه یک کاروان را گرفتی و این جور شخصی را کشتی و مالش را بردی؟ این‌هایی که الآن داری و می‌گویی چرا خورده، برای جد او است و این، ولی دم آن کسی است که تو او را کشته‌ای. حالا هم باید قصاص کند و هم همه اموالت مال او است. این، حکم انبیاء می‌شود، که ظاهرش ادق مطالب است و باطنش هم ادق الدقیقات است.

منظورم از این روایت، این است: الآن حضرت یک قیدی زده‌اند؛ این قیدی که حضرت زده‌اند بحث ما را یک گام جلو می‌برد. حضرت فرمودند اگر این گاو بر حمار وارد شده؛ حمار که عبد نیست. عبد، انسان است و علی ای حال یک اختیاری انسانی‌ای دارد، اما حمار، حمار است و اراده‌اش هم اراده حیوانی است و کارهایش هم تابع اراده حیوانی است. مالک هم که تقصیری نکرده است، چون رها بوده است. اصلا کلام حضرت سر تقصیری مالک نیامده است. آنچه که بزنگاه فرمایش حضرت است، داخل و مدخول

علیه است. اگر گاو سارغ حمار رفته، خب ضامن است. خب چه ربطی دارد به مالک که ضامن باشد؟! تحلیل فرمایش حضرت کنیم. بهیمه، بهیمه است؛ چه فرقی دارند؟ حال آن سارغ دیگری بود یا برعکس؟!

شاگرد۵: باید مراقب میبود.

استاد: حال اگر دیگری سارغ آن میرفت، ضامن نبود؟

شاگرد۵: تفریطی داشته است.

استاد: اصل رها کردنش که تفریط نبود. در روایت اول، «مادامت مرسالاً» بود. بله، اگر گاو چموشی بود، باید آن را حفظ میکرد. تازه طبق قیدی که اصحاب زدهاند، میگویند باید علم هم داشته باشد. اگر علم ندارد، باز ضامن نیست؛ که یکی از موارد هدر بود.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 7 صفحه : 351

[2] همان

[3] بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام , جلد۸۷ , صفحه۲۶۷

[4] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 7 صفحه : 352

بازبینی #3
ایجاد شده 26 اوت 2025 15:25:10 توسط ... .
به روزرسانی شده 2 اکتبر 2025 12:47:19 توسط ... .